

گذار از علم به فلسفه

گفت‌وگو با دکتر غلامعلی حداد عادل

کتاب ماه فلسفه: آقای دکتر بفرمایید تحصیلاتتان در رشته فلسفه به صورت سنتی مثل آنچه در حوزه‌های علمیه مرسوم است، بوده، یا نه وقتی وارد دانشگاه شدید فراگیری فلسفه را آغاز کردید؟

دکتر حداد عادل: بسم الله الرحمن الرحيم. توجه بنده به فلسفه به دوران تحصیل در دبیرستان برمی‌گردد. من دانش‌آموز دومین دوره دبیرستان علوی بودم. در سال ۱۳۳۶، در دوازده سالگی، وارد دبیرستان شدم. این دبیرستان در زمان خودش نمونه عینی وحدت حوزه و دانشگاه بود. به این معنا که یک روحانی درس خوانده تیزهوش اعجوبه‌ای به نام علی اصغر کرباسچیان، معروف به علامه، از حوزه علمیه قم آمده بود و یک دانشگاهی بسیار باسواد و بسیار متدین که درس حوزه را نیز در حد اجتهاد خوانده بود، به نام رضا روزبه، از دانشگاه آمده بود. آقای روزبه در آن زمان از دانشگاه تهران فوق‌لیسانس فیزیک داشت و ظاهراً دومین نفری بود که از دانشگاه تهران فوق‌لیسانس گرفته بود. علوم تربیتی هم خوانده بود و شاگرد دکتر حسابی و دکتر جناب و دکتر هوشیار و ... بود. آقای علامه هم شاگرد آیت‌الله بروجردی و علامه طباطبایی و ... بود. این دو نفر همدیگر را پیدا می‌کنند و هر دو با یک درد دینی می‌آیند یک دبیرستان درست می‌کنند. سرنوشت من این بود که شش سال تحصیل دبیرستان را در این محیط بگذرانم. طبیعی بود که در مدرسه سطح درس بالا بود و در کنار درس یک اعتقاد دینی خیلی جدی‌ای را تعلیم می‌دادند و انضباط آموزشی سختی را اعمال می‌کردند.

در آن زمان صاحبان دانش و اندیشه دینی، که نواندیش و نوگرا بودند، مثل آقای بهشتی و آقای مطهری و بسیاری دیگر، به این مدرسه به عنوان پدیده‌ای جدید در فضای دینی و درسی آن زمان توجه داشتند. ما در این مدرسه بود که از خلال درس‌ها و بحث‌های دینی با مفاهیم فلسفی هم آشنا شدیم. از طریق استادان خودمان در مدرسه علوی بود که با صاحبان فکر دینی، از جمله علامه طباطبایی، آشنا شدیم.

یعنی اساتید

از علامه

طباطبایی یاد می کردند؟

اصلاً علامه طباطبایی به مدرسه ما می آمدند. این جالب است. به این معنا که خواهر آقای روزبه همسر علامه طباطبایی بودند. همسر دومشان بودند. یعنی بعد از اینکه همسر اول علامه فوت شده بودند، خواهر آقای روزبه به همسری علامه طباطبایی درآمدند.

آقای روزبه علاوه بر اینکه خودش فلسفه خوانده بود، با فلسفه اسلامی آشنا بود، مثلاً یکبار آقای روزبه به من گفت من معیار العلم غزالی در منطق را همراه سید عزالدین زنجانی - از علمای بزرگ زنجان که فعلاً ساکن مشهدند - نزد پدرشان امام جمعه زنجان خواندم. آن وقت آقای روزبه در کلاس پنجم دبیرستان به ما از متن عربی تفسیر المیزان، تفسیر قرآن درس می دادند. درس های فوق العاده؛ و همان موقع آقای روزبه به ما دانش آموزان می گفتند علامه طباطبایی بزرگترین فیلسوف جهان است.

دبیرستان ما را هدایت کرد که پیش یکی از شاگردان برجسته شهید مطهری، به نام آقای شیخ محمدتقی شریعتمداری، از علمای فعلی تهران، اصول عقاید استدلالی بخوانیم که همه اش فلسفه بود. ما تقریباً اواخر دبیرستان دیگر به انگیزه اعتقادات دینی کم کم ابداع خوان درک فلسفه شده بودیم؛ ولو اینکه رشته مان در دبیرستان ریاضی بود. در دبیرستان علوی همه درس ها جدی بود؛ یعنی فرقی بین درس ریاضی و درس خط و ورزش نبود. ورزش همان اندازه جدی بود که درس جبر و حساب استدلالی و مثلثات. درس منطق را هم خود آقای علامه به ما درس می دادند، که مثلاً در حد یک منطق کبری به ما درس می داد.

متن چی بود؟

متن درسی آموزش و پرورش بود. منتها ایشان اینها را هم درس می دادند و ما حفظ می کردیم و کار می کردیم. با یک چنین زمینه ای وارد رشته فیزیک دانشگاه تهران شدیم.

دبیرستان هم خوب بود؟

بله. من در سال ۱۳۴۲، که دیپلم گرفتم، شاگرد اول امتحان نهایی رشته ریاضی دبیرستان علوی شدم؛ و در کنکور در رشته فیزیک وارد دانشکده علوم شدم. در دانشگاه تهران سه سال فیزیک خواندم. ما آخرین دوره سه ساله لیسانس بودیم. بعد از ما دیگر دوره لیسانس چهار ساله شد. سال ۱۳۴۵ در بیست و یک سالگی لیسانس گرفتم. هفتاد نفر آن سال در رشته فیزیک دانشگاه تهران فارغ التحصیل شدند که من جز، ۱۰ نفر اول بودم. در شهریور همان سال توانستم وارد دوره فوق لیسانس فیزیک دانشگاه شیراز بشوم که اولین دوره فوق لیسانس فیزیک آن دانشگاه بود؛ و هم زمان در همان دانشگاه معلم فیزیک هم شدم. در دوره لیسانس هم درس می دادم و هم دستیار استادان بودم. دو سال و نیم فوق لیسانس فیزیک خواندم. درست چهل سال پیش، در پهن ماه ۱۳۴۷، من فوق لیسانس فیزیک را از دانشگاه شیراز گرفتم و شاگرد اول آن دوره شدم. در دوره فوق لیسانس تقریباً نیمی از استادان ما به زبان انگلیسی به ما درس می دادند، یعنی اصلاً خارجی بودند؛ و خود من به زبان انگلیسی برای دانشجویان خارجی دانشگاه تدریس می کردم. احتمالاً رئیس فعلی مجلس عربستان سعودی، آن طور که یک وقت صحبت می کرد، در آن زمان، در شیراز دانشجوی من بوده است.

در مدت شش سالی که از سال ۱۳۴۲ تا پایان ۱۳۴۷ در دانشگاه تهران و شیراز فیزیک خواندم، تحولاتی در ذهن من پیش آمد و تجربه هایی به دست آمد که تصمیم گرفتم دیگر رشته فیزیک را ادامه ندهم. این تغییر نگرش ناشی از حضور در فضای دانشگاهی و فضای فکری آن زمان بود. خوب، ما به انگیزه دینی و مذهبی فعال بودیم؛ چه در دانشگاه تهران و چه در دانشگاه شیراز. در دانشگاه تهران در انجمن اسلامی فعالیت می کردیم، در محیط شیراز هم اصلاً من انجمن اسلامی را از نو تأسیس کردم. در محیط دانشگاه دائم با انواع شبهات فکری فلسفی مواجه بودیم که عمدتاً از ناحیه کمونیست ها و مارکسیست ها مطرح می شد و یا از طریق استادان القا می شد.

اندیشه‌های غیر مارکسیستی متعلق به اردوگاه فکری غرب نیز در علوم انسانی مطرح بود و ما می‌دیدیم که فضای دانشگاه و فضای روشنفکری اطراف دانشگاه و مجلات و کتاب‌ها و سخنرانی‌ها پر است از این مفاهیم جدید فلسفی و مفاهیم متعلق به علوم انسانی که اسلامی نیست و بسیاری از آنها ضد اسلامی است و خوراک دانشجویان در مباحثه‌ها و موضع‌گیری‌ها و جلساتشان است. در چنین فضایی من مجبور بودم شب و روز ریاضی و فیزیک بخوانم. بنده می‌دیدم که هر وقت می‌روم سراغ اعتقاداتم، از فیزیک باز می‌مانم و هر وقت می‌روم سراغ فیزیک، از اعتقاداتم باز می‌مانم. بعد حساب کردم کسانی مثل من که بخواهند فیزیک را جدی بگیرند کم نیستند. اما این طرف قضیه کسی نیست. در این شش سال، دانشجوی فعالی بودم. هم سری در عوالم روشنفکری و مجلات روشنفکرانه داشتم و هم با جریان مدرسه علوی، که به آن تعلق داشتیم، در شکل وسیع‌تری مرتبط بودم؛ از جمله با آقای مطهری؛ و بد نیست بدانید ارتباط ما با آقای مطهری روزبه‌روز بیشتر می‌شد و آثار نویسندگان کتاب‌های دینی را، چه حوزه‌ای و چه دانشگاهی، می‌خواندیم.

در بین همه متفکران و نویسندگان دینی آقای مطهری را بیشتر از همه پسندیده بودم؛ و حس می‌کردم که یک قرابت و سنخیت فکری بین علاقه و استعداد من و تعلیمات و اندیشه‌های ایشان وجود دارد. درست مثل یک رادیویی که موجش برای یک فرستنده خاصی میزان شده. یعنی اگر آقای مطهری را به یک فرستنده تشبیه کنیم، گویا رادیویی بودم که به قول فیزیکی‌ها با افکار ایشان رزونانس می‌کردم و با آن موجی که از ایشان دریافت می‌شد، هم‌نوایی داشتم.

گفتمی است در سال ۱۳۴۶ ایشان را به دانشگاه شیراز دعوت کردم. تا در انجمن اسلامی سخنرانی کنند. کتاب امدادهای غیبی در زندگی بشر حاصل سخنرانی ایشان در دانشگاه شیراز است، بعدها آن را از نوار پیاده کردیم و دادیم به ایشان و قبل از انقلاب چاپ شد. این ارتباط و اتصال با آقای مطهری و خواندن آثار ایشان و دیگران، در تمام این دوران فیزیک، به‌خصوص در دوران فوق‌لیسانس که من به نسبت با دانشگاه تهران در محیط سخت‌تری قرار داشتم که همان فضای غرب‌زده و مارکس‌زده‌های دانشگاه شیراز بود، شدیدتر و قوی‌تر شد. البته درگیری‌های سیاسی هم داشتیم. نهایتاً ساواک در بهمن سال ۱۳۴۷ مرا، در حالی که معلم دانشگاه هم بودم و درسم هم تمام شده بود، از دانشگاه شیراز اخراج کرد. و ناچار به تهران آمدم. البته قبل از اخراج ساواک، تصمیم گرفته بودم بیایم و در علوم انسانی ادامه تحصیل بدهم. همان روزها شرح حالی از دکتر نصر را در روزنامه خوانده بودم، متوجه شدم او هم در رشته زمین‌شناسی و فیزیک و اینها درس خوانده و بعدها رفته تاریخ علم خوانده و بعد هم فلسفه اسلامی خوانده و حالا در دانشگاه تهران استاد فلسفه است؛ از شیراز در زمستان سال ۱۳۴۷ به تهران آمدم و به دانشکده ادبیات رفتم. دکتر نصر رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات بود و اتاقش هم در همان زیرزمین مخزن کتاب بود. میزش هم آنجا بود. رفتم نزد ایشان و خودم را معرفی کردم و گفتم وضع این است. می‌خواهم بیایم فلسفه بخوانم. او خیلی خوشحال شد. گفتم من دیدم شما هم گذشته‌تان همین‌طور بوده و آمد از شما راهنمایی بگیرم. ایشان خیلی استقبال کرد و همان روز وقتی با هم از کتابخانه به سمت در خروجی دانشکده بیرون می‌رفتیم، با دکتر یحیی مهدوی، که مدیر گروه فلسفه و در واقع پدر گروه فلسفه بود، برخورد کردیم. آقای دکتر نصر با دکتر مهدوی احوال‌پرسی کرد و ضمن معرفی من گفت: «این جوان فوق‌لیسانس فیزیک دارد و می‌خواهد در رشته فلسفه ادامه تحصیل بدهد.» دکتر مهدوی که تا به حال با چنین تقاضایی برخورد نکرده بود، خیلی خشک و خونسرد گفت: «هیچ راهی ندارد. اصلاً نمی‌شود.» زیاد هم وقت صرف نکرد که یک راه‌حلی پیدا کند. این را گفت و خداحافظی کرد و رفت.

چنانچه گفتم یکی دو ماه بعد از دانشگاه و شهر شیراز اخراج شدم. در واقع ساواکی‌ها من را تحت‌الحفظ به تهران آوردند و زیر نظر گرفتند که دیگر کاری با محیط دانشجویی و دانشگاهی شیراز نداشته باشم. همان زمان رفتم خدمت آقای مطهری و با تشریح اوضاع فکری در محیط‌های دانشجویی و دانشگاهی گفتم به این دلایل تصمیم گرفته‌ام بیایم و در رشته‌های علوم انسانی ادامه تحصیل بدهم. آقای مطهری خیلی خوشحال شدند و قویاً تأیید کردند و من را تشویق و ترغیب کردند که حتماً این کار را بکن.

چون هیچ راه دیگری برای ادامه تحصیل وجود نداشت، کتاب‌های سیکل دوم رشته ادبی دبیرستان‌ها را تهیه کردم و در بهار و اوایل تابستان ۱۳۴۸ همه آنها را خواندم. از نظر زبان عربی و انگلیسی و همچنین ادبیات فارسی مشکلی نداشتیم، چون به حد کافی در دبیرستان علوی پایه‌های این‌گونه دروسمان محکم شده بود. تاریخ و جغرافی را هم خیلی جدی خوانده بودیم. با

این حال همه کتاب‌هایی را که در کنکور از آنها سؤال می‌شد، خودم خواندم؛ و در تابستان ۱۳۴۸ در

کنکور شرکت کردم. آن موقع بعد از کنکور عمومی، حوزه‌حوزه و بخش‌بخش امتحان می‌دادند. من در امتحان ورودی رشته علوم اجتماعی و علوم اداری شرکت کردم و شاگرد اول کنکور شدم. چون ناچار بودم روزها کار کنم، در دوره شبانه علوم اجتماعی دانشگاه تهران ثبت‌نام کردم و دانشجو شدم. کلاس‌هایمان عصرها تشکیل می‌شد. در مهر ۱۳۴۸ دانشجوی





علوم اجتماعی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شدم و در یک سال، چهل واحد رشته علوم اجتماعی را گذراندم. تا مدت‌ها هم کلاسی‌های من نمی‌دانستند. همان موقع هم در بعضی مؤسسات آموزش عالی دانشگاه‌های اطراف درس می‌دادم، که البته بعد ساواک دوباره فهمید و از آنجاها هم اخراجم کرد. در همان سال تحصیلی ۴۹-۴۸ آقای دکتر داوری استاد فلسفه ما در رشته علوم اجتماعی بودند؛ و این اولین آشنایی من با دکتر داوری بود. چون ساواک من را از کار بیکار کرده بود، فرصت داشتم. روزها در کلاس‌های فلسفه، به صورت مستمع آزاد شرکت می‌کردم و خیلی جدی‌تر از دانشجویان اصلی این رشته درس‌ها را پی می‌گرفتم. حتی از استادها خواهش می‌کردم موقع امتحان به من هم اجازه بدهند ورقه بنویسم؛ و به من هم نمره بدهند، درحالی که دانشجوی این رشته نبودم. این پافشاری من در درس خواندن سبب شد که بالاخره استادهای رشته فلسفه به فکر افتادند که حالا اگر یک کسی می‌خواهد بعد از خواندن یک رشته‌ای وارد رشته فلسفه بشود تکلیف چیست؟ هیچ مقرراتی وجود نداشت. برای اینکه هیچ‌کس تا آن زمان چنین جنونی به سرش نزده بود که رشته فیزیک را رها کند و بیاید فلسفه بخواند. اوایل تابستان سال ۱۳۴۹ به من خبر دادند که دانشگاه تهران بعد از بررسی مورد شما مقررات را عوض کرده و اجازه داده کسانی که حداقل لیسانس دارند در امتحان ورودی رشته فلسفه شرکت کنند و در صورت قبولی یک تعداد واحد به عنوان پیش نیاز از دوره لیسانس بگیرند. در نتیجه از نظر قانونی راه برای شرکت من در امتحان فوق لیسانس فلسفه باز شد. دوباره برای شرکت در امتحان ورودی فوق لیسانس فلسفه آماده شدم و در این امتحان شرکت کردم و قبول شدم و طی دو سال سی و سه واحد از دوره لیسانس و سی و دو واحد از دوره فوق لیسانس گذراندم، و در خرداد سال ۱۳۵۱ فوق لیسانس فلسفه گرفتم و در مهر همان سال وارد دوره دکترا شدم.

در سال ۱۳۵۴ درس‌های دوره دکترا را، بعد از سه سال، تمام کردم و رساله‌ای را زیر نظر آقای دکتر مهدوی انتخاب کردم. رساله‌ام تقریباً آماده بود که انقلاب شروع شد. عنوان رساله من نظر کانت درباره مابعدالطبیعه بود. دکتر مهدوی که به ما کانت درس می‌داد اصرار داشت که من کار اصلی‌ام ترجمه تمهیدات باشد. من مایل نبودم، ایشان فرمودند: «یک مقدمه برای ترجمه تمهیدات بنویس. ولی این تمهیدات را تو ترجمه کن. اگر تو در موضوع دیگری رساله بنویسی، حداکثر یک رساله‌ای می‌شود، که می‌گذارند در قفسه خاک می‌خورد. ولی با این ترجمه می‌توانی کانت را وارد زبان فارسی کنی.» آن موقع از کل آثار کانت فقط دوازده صفحه به زبان فارسی ترجمه شده بود، من تمهیدات را به فارسی برگرداندم. کار ترجمه زیر نظر خود دکتر مهدوی قبل از انقلاب تمام شد. انقلاب که شروع شد داستان به نحو دیگری شد. نهایتاً در سال ۱۳۶۴ از پایان‌نامه‌ام دفاع کردم.

این را هم بگویم که از حدود سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۷ هر هفته در درس فلسفه تطبیقی استاد شهید مطهری، که بعدها به شرح مبسوط منظومه تبدیل شد، شرکت می‌کردم. علاوه بر آن در درس الهیات شفای ایشان که روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه در مدرسه مروی برگزار می‌شد، نیز شرکت می‌کردم. شنبه‌ها در منزلشان درس شرح مبسوط منظومه می‌دادند و چهارشنبه و پنج‌شنبه هم در مدرسه مروی الهیات شفا از سال ۱۳۵۱، معلم دانشگاه صنعتی شریف هم شدم و آنجا فلسفه علوم، فلسفه اسلامی و فلسفه غرب تدریس می‌کردم.

در همین احوال با آیت‌الله مصباح و آثار ایشان و دوستانی از قم، مثل آقای دکتر احمدی که در دورهٔ دکتر با هم هم‌کلاس بودیم، آشنا شدم با آقای دکتر پورجوادی در دورهٔ فوق‌لیسانس و دکتر هم‌کلاس و در دانشگاه صنعتی شریف همکار بودم. در همان سال‌ها گاهی که پروفیسور هانری گرین به ایران می‌آمد و در دانشکدهٔ ادبیات سخنرانی داشت، از سخنرانی‌های ایشان استفاده می‌کردم همین‌طور از سخنرانی‌های پروفیسور ایزوتسو. با مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی خیلی ارتباط داشتم. به ایشان ارادت زیادی داشتم و ایشان هم به من محبت زیادی داشت. مرحوم آشتیانی خیلی اصرار داشت که من تهران را رها کنم و بروم مشهد و عضو هیئت علمی دانشگاه مشهد بشوم که برای من مقدور نبود. در سخنرانی‌هایی که مؤسسهٔ مطالعات اسلامی مک‌گیل زیر نظر آقای دکتر محقق می‌گذاشت، شرکت می‌کردم. شاید جالب باشد که بدانید شبی که در حدود چهل سال پیش تصحیح ایزوتسو از شرح منظومه رونمایی شد، بنده در آن جلسه در کنار دوستانی مانند دکتر اعوانی شرکت داشتم. در آن جلسه ایزوتسو و دکتر محقق و بعضی دیگر سخنرانی کردند در واقع همه وقت صرف مسائل فکری و مسائلی می‌شد که در آن روزها مذهبی‌ها در عرصهٔ روشنفکری و فضای خارج از حوزه با آن سروکار داشتند. این شرح حال بنده در رشتهٔ فلسفه بود. در فلسفهٔ اسلامی در دانشگاه تهران در دورهٔ فوق‌لیسانس مرحوم جواد مصلح هم استاد ما بود. که ما شرح منظومه را هم مقداری خدمت ایشان خواندیم.

آقای دکتر، گویا شما فلسفهٔ اسلامی را بیشتر از فلسفهٔ غربی درس گرفته‌اید. درحالی‌که جامعه علمی ما خیلی در این زمینه اطلاعات ندارند و تازه می‌شنوند که شما از کلاس‌های شفا و درس‌های دیگر فلسفه اسلامی بهره برده‌اید.

به هر حال، من مقدارش را نمی‌توانم دقیق بگویم که کدامش بیشتر بود و کدامش کمتر بود. تعلق خاطر من به حکمت اسلامی بود و اگر سراغ حکمت غربی و فلسفهٔ غربی هم رفتم به این اعتبار بود که می‌خواستم یک میدان امتحان و آزمایش و یک زمین مسابقه‌ای برای سنجش توان فلسفهٔ اسلامی ایجاد شود و معلوم شود که بفهمیم مسئله اصلی در فلسفهٔ غرب چیست و فلسفهٔ اسلامی چه جوابی به این مسئله داده است. این موضوعی است که چهل سال است ذهن مرا به خودش مشغول کرده و هنوز هم مسئلهٔ من همین است.

سرنوشت تحصیلات بنده بعد از انقلاب به کلی عوض شد. به قول شاعر:

ما کل ما یتمنی المرء یدرکه تجری الریاح بما لا تشتهی السفن

بعد از انقلاب، داستان به گونه‌ای دیگر شد. همیشه می‌گویم قطار که به ایستگاه انقلاب رسید، همهٔ ما پیاده شدیم. و از این ایستگاه دیگر آن طرف‌تر نرفتیم. این همان ایستگاهی بود که ما به دعا هزار بار از خدا خواسته بودیم. چه‌طور ممکن بود وقتی انقلابی به رهبری شخصیتی چون امام خمینی به پیروزی رسیده و کسی مثل آیت‌الله مطهری، استاد عزیز شهید بنده، عضو شورای انقلاب است، من که یک عمر به دنبال اینها بودم، انقلاب را رها کنم. این همان چیزی بود که من از خدا می‌خواستم. چنین بود که بعد از انقلاب دیگر فرصت درس مفصل و کار جدی برای بنده در فلسفه به روش قبل از انقلاب ممکن نشد. بنده از سه روز بعد از انقلاب مسئولیت اجرایی داشتم. در اسفند ۱۳۵۷ معاون وزیر بودم؛ و این مسئولیت‌ها هنوز هم ادامه دارد.

اما سرنوشت بنده در فلسفه با کانت گره خورد. بعد از اینکه از دکترای خود دفاع کردم، استادان گروه فلسفه موافقت کردند که از دانشگاه صنعتی شریف به دانشگاه تهران منتقل شوم. اکنون بیست و سه سال است که مستمراً در دانشگاه تهران در دوره‌های کارشناسی‌ارشد و دکترای کانت و بعضی درس‌های دیگر، مثل فلاسفهٔ تجربی انگلیس (لاک و بارکلی و هیوم) و تفسیر متون فلسفی به زبان‌های اروپایی تدریس می‌کنم. و در دورهٔ لیسانس هم نزدیک به بیست سال فلسفهٔ جدید معاصر در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ را درس داده‌ام که شامل آموزه‌های فلسفی شخصیت‌هایی چون: شوپنهاور و آگوست کنت و نیچه و مارکس بوده است.

بعد از انقلاب فعالیت من در عرصهٔ فلسفه بیشتر به صورت تدریس بوده است؛ و در سال‌های اخیر فقط کانت درس داده‌ام. مخصوصاً در سال‌هایی که مسئولیت ادارهٔ مجلس را بر عهده داشتم، دیگر درس فلاسفهٔ تجربی انگلیس و درس دورهٔ لیسانس را تدریس نکردم. در این سال‌ها فقط یک درس (در مقطع فوق‌لیسانس یا دکترای) تدریس می‌کردم. در نیمسال گذشته درس فوق‌لیسانس داشتم. در نیمسال دوم که از سه چهار روز دیگر شروع می‌شود، درس دکترای دارم و آنچه در این سال‌ها وجههٔ همت بنده بوده این است که مسئله اصلی فلسفه کانت را تبیین کنم و استادان و طلاب فلسفهٔ اسلامی را به تأمل در این مسئله برانگیزم. بنده سعی می‌کنم چالشی به همان معنی دقیق **challeng** میان راه‌حلی که کانت ارائه داده و راه‌حلی که فلسفهٔ اسلامی ارائه می‌دهد ایجاد کنم. در این بیست و چند سال حداقل بیست رسالهٔ فوق‌لیسانس و دکترای در فلسفهٔ کانت زیر نظر بنده نوشته شده که عموماً در همین جهت بوده است؛

آقای دکتر شما جدای از ترجمه تمهیدات و معرفت‌شناسی کانت باز هم اثر مکتوب دیگری دارید؟

من کار جدی دیگری که شروع کردم ترجمه نقد عقل محض کانت است، فکر کردم برای اینکه فلسفه کانت بهتر فهمیده شود، لازم است ترجمه دیگری غیر از ترجمه دکتر ادیب سلطانی در اختیار اهل فلسفه قرار گیرد. از روزی که وارد رشته فلسفه شده‌ام تا امروز نزدیک به چهل سال است که با کانت سروکار داشته‌ام. بارها و بارها این کتاب را تدریس کرده‌ام؛ یا مستقیم یا به کمک شرح‌های دیگر. این تجربه چهل ساله ایجاب می‌کند که من این کتاب را به زبان فارسی برگردانم. حدود صد صفحه‌اش را ترجمه کرده‌ام که حالا در دوره دکترا همین ترجمه را در اختیار دانشجویان قرار می‌دهم در این چند سال اخیر ترجیح دادم به جای تعقیب این ترجمه، قرآن را به فارسی ترجمه کنم. این بود که شش سالی دست از ترجمه نقد عقل برداشتم و به سراغ ترجمه قرآن رفتم که خوشبختانه ترجمه تمام شد و حالا دارم ویرایش‌های نهایی را با استفاده از نظر قرآن‌پژوهان اعمال می‌کنم. دوباره تصمیم دارم بنشینم و صبر پیش گیرم و دنباله کار کانت را بگیرم، و برگردم آن ترجمه نقد عقل را به انجام رسانم. البته در فاصله سال‌هایی که با کانت مشغول بودم، حداقل ده مقاله مفصل درباره کانت نوشته‌ام که این طرف و آن طرف چاپ شده و قصد دارم ان‌شاءالله همه را یکجا منتشر کنم. در همین مسئله کتاب نظریه معرفت در فلسفه کانت را که تألیف یوستوس هاوتناک است ترجمه کنم و منتشر سازم. چاپ سوم این کتاب به تازگی توسط انتشارات هرمس منتشر شده و معمولاً دانشجویان در دوره فوق‌لیسانس از آن استفاده می‌کنند.

یعنی به معنای دقیق کلمه، آثار تکوینی شما بیش از آثار تدوینی شماست؟
ان‌شاءالله که این‌طور باشد. حالا اگر شرایط مساعد باشد و عمری باشد، امیدوارم یک قدری بیشتر سراغ نوشتن بروم.

آقای حداد بنده، خودم، علاقه خاصی به استاد مطهری دارم. دلبستگی خاصی به ایشان دارم. اما متأسفانه برخی از اساتید خیلی به استاد کم‌لطفی می‌کنند. چون شما به نوعی شاگرد استاد هم بودید، می‌توانید پاسخ درست را بدهید. به نظر می‌آید که، در حوزه فلسفه اسلامی، استاد مطهری یکی از شخصیت‌های بسیار تأثیرگذار بود؛ حتی در حوزه فلسفه غرب. اما برخی ایشان را متهم می‌کنند به اینکه چون زبان نمی‌دانسته، از منابع دست‌چندم استفاده می‌کرده. بنابراین نظراتش در حوزه فلسفه غرب قابل استناد نیست. می‌خواهم درباره استاد مطهری نظراتان را بگویند؛ نوآوری‌هایشان، ویژگی‌هایشان. اصلاً از منظر شما استاد چه اندازه تأثیرگذار بودند؟

پوشیده نیست من عشق و علاقه فوق‌العاده‌ای به شهید مطهری داشته و دارم. ولی در پاسخ به سؤال شما من سعی می‌کنم یک پاسخ واقع‌بینانه بدهم و آن عشق و علاقه را تا آنجایی که خود آگاهی دارم در قضاوت تأثیر ندهم. من استادان زیادی در فلسفه دیده‌ام. در دهه پنجاه دانشجوی بسیاری از اساتید فلسفه اسلامی و غربی در ایران بوده‌ام. به شما باید عرض بکنم که هیچ یک از آنها را به اندازه استاد مطهری صاحب فکر فلسفی و درک فلسفی و نظم فکری ندیده‌ام. آقای مطهری تعقل مجسم بود. درست است که ایشان زبان خارجی نمی‌دانست، ولی این جفا است اگر ما آقای مطهری را تحقیر کنیم با بیان اینکه تنها منبع ایشان در فلسفه غربی سیر حکمت در اروپا بوده است. حالا من یک نمونه واقعی به شما نشان می‌دهم. وقتی ایشان در درس شرح منظومه به مبحث وجود ذهنی رسیدند، معقولات ثانیه فلسفی را در فلسفه اسلامی با فلسفه کانت مقایسه کردند و این درس چند ده صفحه از این شرح مبسوط منظومه را به خودش اختصاص داد. شما بروید پیدا کنید در سال‌های بین ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵، که شهید مطهری این درس‌ها را تدریس کرده، در کدام یک از منابع فارسی این حرف‌ها مطرح بوده. آیا فروغی در سیر حکمت این حرف‌ها را زده؟ کجا این



حرف‌ها مطرح شده؟ هنوز که هنوز است بنده معتقدم که آن درس‌ها بهترین مرجع و منبع فوق‌لیسانس و دکترا در این مبحث است. آن وقت چه طور می‌توانیم کار آقای مطهری را دست کم بگیریم؟ اجازه بدهید خاطرهای برایتان نقل کنم، در این درس‌های شرح مبسوط منظومه شهید مطهری نوع کسانی که شرکت می‌کردند استادان و دانشجویان فلسفه غربی بودند.

خوب است من اینجا یک گزارشی بدهم و تاریخچه جلسه را هم برایتان بگویم. این جلسه به پیشنهاد مرحوم دکتر حمید عنایت تشکیل شد. دکتر عنایت استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق بود. تعلق خاطر و گرایش قلبی و فکری به معارف اسلامی داشت. تحصیل کرده انگلیس بود صفای باطن و ذهن روشن داشت. با این که یک روشنفکر به تمام معنا بود، به هیچ وجه ضد اسلام و مسلمانی نبود. دکتر عنایت در آن سال‌های غربت اسلام در دانشکده حقوق مفاهیم اجتماعی اسلام را از روی نوشته‌های علامه طباطبایی تدریس می‌کرد؛ مثلاً سال ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹؛ و بنده از همان زمان با ایشان آشنا بودم. حتی یک بار می‌خواست فرصت مطالعاتی برود، به من پیشنهاد کرد که بیا این درس را در دانشکده تدریس کن تا من برگردم که من چون جوان بودم و ساواک هم نسبت به من حساس بود، نپذیرفتم؛ این نگاه و نگرش آقای عنایت سبب شده بود که او قدر استاد مطهری را بداند.

یک روز در پایان درس الهیات شفا، در مدرسه مروی، آقای مطهری پای حجره نشست و به من گفت دکتر عنایت از من خواسته که یک درس فلسفه تطبیقی راه بیندازم. چند نفر را هم اسم برده. من گفتم که فلانی، یعنی حداد عادل هم حتماً باشد؛ و عنایت هم استقبال کرده، فلان روز بیایید منزل منوچهر بزرگمهر. اولین جلسه تشکیل می‌شود.

بزرگمهر هم استاد ما بود. این جلسه تشکیل شد. مرحوم دکتر مجتبوی را هم من معرفی کردم. دکتر مجتبوی هم از استادان متدین گروه بود و ما با هم انس و رفاقتی داشتیم. فکر می‌کنم در اولین جلسه آقای مطهری بود و مرحوم منوچهر بزرگمهر که جلسه در منزل ایشان بود و دکتر حمید عنایت و دکتر مجتبوی و بنده. این جلسه چند ماهی تحت عنوان فلسفه تطبیقی ادامه پیدا کرد. کاری که می‌کردیم این بود که من از کتاب آشنایی با فلسفه تحلیلی تألیف هاسپرس که آن وقت‌ها هنوز به زبان فارسی ترجمه نشده بود، یک مبحثی را خلاصه می‌کردم و در ابتدای جلسه بیان می‌کردم. این کتاب را ما پیش منوچهر بزرگمهر در دوره دکترا در درس فلسفه تحلیلی، خوانده بودیم؛ مثلاً من توضیح می‌دادم که در غرب امروزه درباره مفاهیم کلی، از جمله در فلسفه تحلیلی مؤلف این کتاب این‌طور می‌گوید. آقای بزرگمهر هم آنجا بود و دکتر عنایت و دکتر مجتبوی هم بودند، آنها هم تکمیل می‌کردند، توضیح می‌دادند. در حدود نیم ساعت این مقدمه بیان می‌شد. بعد آقای مطهری شروع می‌کرد به نقد کردن این فکر و دیدگاه فلسفه اسلامی را بیان می‌کرد. چون با این نوع مسائل، آشنا بود، آقایان هم شبهه می‌کردند، سؤال می‌کردند، بحث می‌کردند و بنده یادداشت می‌کردم. من بخشی از این یادداشت‌ها را دارم. چند ماهی، ما هر هفته می‌رفتیم منزل مرحوم بزرگمهر. گاهی هم در جلسه میهمانانی تشریف می‌آوردند. اول بار من آقای دکتر محمدعلی موحد را در منزل آقای بزرگمهر و در همین جلسات درس شهید مطهری دیدم. آقای موحد اهل حکمت و معرفت و فرهنگ بود، دوست و همسایه و همکار بزرگمهر. بعد از مدتی آقای مطهری گفتند که من تصمیم گرفته‌ام به جای فلسفه تطبیقی یک شرح منظومه شروع کنم و حرف‌هایم را در ضمن شرح منظومه مطرح کنم. شما آقایان هم اشکالاتی را که دارید از دید غربی‌ها و ... در ضمن درس مطرح کنید. بعد از آن این درس به منزل آقای مطهری منتقل شد؛ که منزل جدید ایشان هم بود، و این ادامه پیدا کرد تا تابستان سال ۱۳۵۷ که در پاییز آن سال امام به پاریس رفت و موج انقلاب اوج گرفت و این درس دیگر در مهرماه ۱۳۵۷ تشکیل نشد. خوشبختانه این درس ضبط شد و بعداً به کمک آقای غفاری و کریمی چاپ شد. البته در سال‌های بعد بتدریج بر تعداد افرادی که در این جلسه شرکت می‌کردند اضافه شد.



آقای دکتر داوری بجز مواقعی که در فرصت مطالعاتی بودند در این جلسه شرکت می‌کردند. آقای کریمی و غفاری جزء شرکت‌کنندگان سال‌های بعد بودند. عده‌ای هم به تفاریق می‌آمدند. آقای داریوش آشوری، آقای موسوی گرمارودی، آقای احمد جلالی و بعضی دیگر چند جلسه آمدند. اسامی آنها در سؤال و جواب‌هایی که در پاورقی‌های کتاب آمده هست. البته نمی‌دانم چرا ناشر این اسم‌ها را خلاصه کرده، بدون اینکه بگوید این «م» یعنی مجتوبی، «ح» یعنی حداد عادل. به هر حال داستان شرح مبسوط منظومه این بود.

حالا یک خاطره می‌خواهم از این جلسات نقل کنم. یک روز آقای مطهری گفتند که من معتقدم هگل اصلت ماهیتی بوده. مرحوم دکتر عنایت تعجب کردند و گفتند: «آقا از کجا می‌گویید؟ چون هگل خیلی سخن از وجود به میان می‌آورد. مستند شما چیست؟» آقای مطهری گفتند: «کتاب خود شما. همین فلسفه هگل استیسی که شما ترجمه کردید.» عنایت گفت: «کجای این کتاب آمده که هگل اصلت ماهیتی بوده؟» آقای مطهری هم بلند شد رفت سر قفسه کتاب. استیسی را آورد، باز کرد، ورق زد و یک جایی انگشت گذاشت و شروع کرد به خواندن و برای دکتر عنایت توضیح داد که لازمه این قول اصلت ماهیت است. عنایت قبول کرد و خندید. گفت: «آقا شما کتاب من را از خودم بهتر فهمیده‌اید.» آقای مطهری هم خندید و چون جلسه دوستانه بود گفت: «بله. رب حامل فقه الی من هو افقه منه» و این یکی از خاطره‌های بنده از آشنایی آقای مطهری با فلسفه غربی است. البته اینکه حالا عده‌ای به اقتضای طبیعت خودشان چنگ به صورت آقای مطهری می‌زنند، داستان دیگری است. البته نباید انتظار داشت سی و چند سال پیش مفاهیمی مطرح شود که امروز مطرح است، آن هم در آن غربت فلسفه آن روزها، ولی به هر حال آنچه ایشان از فلسفه غرب فهمیده عمدتاً صحیح بوده است. به نظر بنده پیشینه آشنایی آقای مطهری با فلسفه غرب را باید در پاورقی‌های اصول فلسفه جست‌وجو کرد. خزانه آن پاورقی‌ها تصدیق می‌کند که ایشان برای نوشتن آنها باید خیلی کار کرده باشد؛ می‌توانیم بگوییم هر چیز دندان‌گیری در سال‌های حوالی ۱۳۳۲ به زبان فارسی در حوزه فلسفه غرب بوده، ایشان دیده و هر چه هم که به زبان عربی بوده و در دسترس بوده، ایشان خوانده و شاید با خیلی از استادان مباحثه داشته است. مباحثی که ایشان در پاورقی‌های اصول فلسفه از فیلسوفان غربی مطرح می‌کند، غلط نیست. اگر چنین چیزی بود، قبل از انقلاب مارکسیست‌ها و غرب‌گراها به اندازه کافی هُو کرده بودند. با اینکه ایشان در آنجا بحث‌های فلسفه تطبیقی را مطرح کرده، کسی به آن روایتی که ایشان از فلسفه غربی در برابر فلسفه اسلامی به دست داده، خرده نگرفته و در آن خدشه نکرده است.

این کتاب الآن هم هست. هر کسی معتقد است آقای مطهری چیز غلطی را به فلاسفه نسبت داده، می‌تواند نظر خود را بیان کند. بنده معتقدم آشنایی آقای مطهری با مفاهیم فلسفه غربی علی‌الاصول، آشنایی درستی بوده است. هر چند وضع امروز فلسفه غربی در کشور ما با وضع آن روز بسیار فرق کرده است.

برگردیم به امروز؛ دانشنامه جهان اسلام که الآن زیر نظر جناب عالی فعالیت می‌کند، چه قدر در رشد فلسفه تأثیرگذار است؟ اساساً نقش دارد یا نه؟

دانشنامه یا دائرةالمعارف، به‌طور کلی کتاب آینده است. دانشنامه ام‌الکتاب است؛ هنوز زود است ما از تأثیر دانشنامه در عرصه فلسفه پرسش نکنیم. چون اولاً دانشنامه تألیفش تمام نشده؛ و بعد هم فلسفه یکی از ده‌ها شاخه‌ای است که ما در دانشنامه به آن پرداخته‌ایم. البته از آنجا که این دانشنامه، دانشنامه جهان اسلام است و ما اصرار می‌ورزیم دستاوردهای اصلی معرفتی و فرهنگی و تمدنی عالم اسلام را در تاریخ هزار و چهارصد ساله‌اش در این دانشنامه مطرح کنیم، طبعاً باید به سراغ حکمت و فلسفه هم برویم. از آن حیث که فلسفه رُکنی از این نظام معرفتی فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است. ما مفاهیم اساسی فلسفه اسلامی را در این دانشنامه مدخل کرده‌ایم. تعدادی از این مدخل‌ها از حرف «ب» تا حرف «ح» تا حالا تألیف و منتشر شده؛ و تعداد بیشتری هم تا حرف «ی» بتدریج تألیف و منتشر می‌شود. در تألیف این مقالات مثل مقالاتی که در حوزه‌های دیگر منتشر می‌کنیم، به سراغ نویسندگان توانا و منابع اصیل می‌رویم. تصور ما این است که در پایان کار یک دایرةالمعارف فلسفی از مجموع این چهل و چند جلد چاپ خواهد شد. البته در قَم زیر نظر آیت‌الله مصباح و در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی سال‌هاست که یک دایرةالمعارف علوم عقلی در دست تألیف است. پیداست که آن مفصل‌تر و عمیق‌تر از کار ما خواهد شد. از جهت اینکه منحصرأ در یک رشته تألیف می‌شود. در هر صورت ما سعی می‌کنیم مقالاتمان برای اهل تحقیق مفید باشد. حالا شما می‌توانید این دوازده جلدی را، که تا حالا بیش از ده هزار صفحه منتشر کرده‌ایم، ورق بزنید و ببینید که ما چند مقاله در فلسفه اسلامی داریم و این مقالات را ارزیابی کنید. خوشبختانه از روز اولی که این دانشنامه منتشر شده، یعنی از سال ۱۳۷۴، تا حالا که بنده مدیرعامل هستیم، اتفاق نیفتاده که بعد از انتشار یک جلدی از مجلدات ما، اهل نقد و نظر به مقالات فلسفی ما که منتشر کرده‌ایم، نقدی ویرانگر بنویسند و این نشان‌دهنده آن است که این مقالات در حد خودش خوب بوده و مفید بوده و ان‌شاءالله از این به بعد هم این دقت ادامه پیدا می‌کند.



آقای دکتر من خیلی سؤال دارم. این سخن بگذار تا وقت دگر. اما چون این شماره مجله ویژه انقلاب اسلامی است این را ببرسم که از منظر شما فلسفه قبل و بعد از انقلاب چه وضعیتی دارد؟ اگر بخواهید به طور اجمالی یک مقایسه‌ای بکنید؟

پیروزی انقلاب اسلامی در شکوفایی فلسفه در ایران بسیار مؤثر بود. و این سؤال، سؤالی بسیار مهم و جدی است که پاسخ دامنه‌داری را می‌طلبد. که جهات مختلفی در روی آوردن به فلسفه اسلامی بعد از پیروزی انقلاب دخیل بوده؛ اول شخصیت فلسفی خود امام. امام خمینی مدرس اسفار بودند. امثال آقای مطهری خدمت امام اسفار خوانده‌اند، و امام در حوزه به همان اندازه که در فقه و در اخلاق استاد شناخته می‌شدند، در حکمت و عرفان هم استاد شناخته می‌شدند. شما بروید شرح دعای سحر امام را، که در بیست و هشت سالگی تألیف کرده‌اند، ملاحظه کنید و آشنایی ایشان را با محیی‌الدین و با ملاصدرا در این کتاب ببینید. ما این شرح را قبل از انقلاب می‌شناختیم. مرحوم آشتیانی، که خودش از محضر امام استفاده کرده بود، با تمام وجود در برابر مقام فلسفی و عرفانی امام تعظیم می‌کرد. حتی دکتر نصر در کلاس درس تاریخ فلسفه اسلامی ما در سال ۱۳۴۹ می‌گفت که امروز بزرگ‌ترین مدرس عرفان نظری در جهان اسلام آیت‌الله خمینی است. وقتی چنین شخصیتی رهبر سیاسی یک انقلاب می‌شود، خود این واقعیت باعث احیای شأن و احترام حکمت و فلسفه در حوزه‌های علمیه می‌گردد. و وجاهت بالایی برای حکمت و عرفان ایجاد می‌کند. شما نامه‌ای را که امام به گورباچف نوشته ملاحظه کنید. آن شاید تنها نوشته بعد از انقلاب امام است که امام شمه‌ای از فکر فلسفی خود را در آن بیان کرده است. من که سال‌ها با آقای مطهری آشنا بودم، بعد که امام از پاریس به تهران برگشتند، پای صحبت امام که می‌نشستم می‌دیدم که چه قدر میان صحبت‌های آقای مطهری و صحبت‌های امام سنخیت و شباهت وجود داشت.

آیت‌الله خامنه‌ای هم در فلسفه اسلامی تسلط دارند و هم معتقد به فلسفه اسلامی هستند و ما با ایشان بعد از انقلاب در جلساتی که مربوط به درس معارف اسلامی دانشگاه‌ها بود بحث‌های فلسفی داشتیم. در بحبوحه جنگ ایشان حضور ذهن عجیبی در فلسفه اسلامی داشتند. ایشان در حوزه مشهد، که چندان هم با فلسفه اسلامی بر سر لطف نبوده، هم نقد فلسفه اسلامی را پیش استاد خواندند و هم اصل فلسفه را. خودشان می‌فرمایند که ما ساعت اول صبح نزد مرحوم شیخ مجتبی قزوینی شرح منظومه می‌خواندیم. ساعت دوم نقد همان مطالب را نزد خود او می‌خواندیم. ایشان مدافع فلسفه اسلامی و پشتیبان فلسفه اسلامی هستند و بر ضرورت اهتمام به تفکر فلسفی اسلامی در دنیای امروز برای احیای فرهنگ اسلامی و ایجاد تمدن اسلامی تأکید می‌کنند.

اما یک سلسله نیازهای واقعی عملی هم بعد از انقلاب ما را به سمت فلسفه اسلامی رانده است. این حکومت مدعی شده که با دین می‌شود جامعه را اداره کرد. هر کسی فکری مخالف این اندیشه داشته آن را به میدان آورده است. شما ببینید آثاری که در مقابله با اندیشه حکومت دینی در حوزه تفکر سکولار از منابع غربی به صورت مقاله و کتاب در این سی ساله ترجمه شده چه قدر است!

بنده یک بار گفتم هزار برابر قبل از انقلاب است. یک روزنامه‌نویس که اهل این معانی نبود این سخن را به سُخره گرفته بود. فکر کرده بود من گراف می‌گویم. ولی من هنوز همان حرف را تکرار می‌کنم. چون من هم آن سال‌ها را دیده‌ام و هم این سال‌ها را؛ در این سی سال دائماً در عرصه فکر فلسفی این ادعای جمهوری اسلامی به چالش کشیده شده است. شما به عنوان مثال ببینید در این سال‌های بعد از انقلاب چه قدر از نیچه کتاب ترجمه شده. چه قدر از کانت مطلب ترجمه شده؛ و همین‌طور بروید سراغ فلسفه‌های دیگر. این جبهه جدید که ایجاد شده به نوبه خود سبب شده تا یک عده برای دفاع به میدان بیایند و در نتیجه ما امروز شاهد شکوفایی فلسفه در ایران هستیم. البته اینها همه قدم‌های اولیه در راه ایجاد یک محیط علمی و احیای یک فرهنگ و نشاط بخشیدن به آن است. شما ببینید چند مجله فلسفی در ایران منتشر می‌شود، در چند دانشکده، چند گروه فلسفه جدید به طور جدی دایر شده، چند رساله نوشته شده، در حوزه‌های علمیه چه قدر کار فلسفی شده است. در حال حاضر مهم‌ترین نیاز ما این است که الهیات اسلامی را تا پشت در خانه علوم انسانی و علوم پایه ببریم. اگر بخواهیم تمدن اسلامی داشته باشیم، باید فلسفه‌های علوم در دانشگاه‌های ما از نظر استدلالی با جهان بینی ما در تضاد نباشد. یعنی ما باید بتوانیم برای علوم طبیعی، علوم پایه، برای همه علوم انسانی، از سیاست و هنر و اخلاق و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی گرفته تا حتی شهرسازی و معماری، یک فلسفه خاص آن علم داشته باشیم، همان چیزی که امروز به آن می‌گویند فلسفه‌های مضاف، این فلسفه‌ها باید از الهیات و متافیزیک اسلامی ریشه گرفته باشد؛ درست شبیه همان نظامی که در غرب هست؛ این راه طی نشده است. این همان چشم‌انداز آینده است که باید در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها حداقل پنجاه سال بر سر آن کار کنیم.

متشکریم و خسته نباشید